

زبان به روایت ایری گاری

سحر روحانی

چکیده

هدف از انجام این پژوهش آشکار نمودن اندیشه ایری گاری است که «فرهنگ» را به عنوان نظام ارزش تحت سیطره پدر سالاری می‌داند. بازتاب چنین گرایشی در «روان‌کاوی» و همچنین در «زبان» نمود پیدا می‌کند. به منظور فهم صحیح روان‌کاوی لوس ایری گاری، آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات روان‌کاوی فروید و لکان ضروری به نظر می‌رسد؛ چون روان‌کاوی ایری گاری مشتمل بر انتقادات صریح وی از نظام روان‌کاوی فروید و لکان است؛ نظامی که به اعتقاد ایری گاری بر پدر سالاری مبتنی گردیده است.

«تفاوت جنسی» از جمله موضوعاتی است که در حوزه روان‌کاوی و فمینیسم مطرح شده است. تبیین تفاوت جنسی از دیدگاه ایری گاری به دلیل انتقادات صریح وی از نظام روان‌کاوی پیش از خود، طرح دیدگاه‌های فروید و لکان را در این خصوص ضروری ساخته است. پیش از پرداختن به این موضوع، ذکر این نکته زیر ضروری به نظر می‌رسد:

«اصطلاح «تفاوت جنسی»^۱ که در مناظره میان روان‌کاوی و فمینیسم حائز اهمیت است، بخشی از واژگان نظری فروید یا لکان نیست. فروید صرفاً از تمایز تشریحی^۲ میان دو جنس و تبعات روانی آن و لکان از موقعیت جنسی^۳، رابطه جنسی^۴ و گاه به گاه از افتراق^۵ دو جنس صحبت می‌کند؛ اما فروید و لکان، هر دو، مسأله تفاوت جنسی را عنوان می‌کنند.» (۱)

تبیین تفاوت جنسی از دیدگاه فروید و لکان

طبق دیدگاه فرویدی «همان طور که تفاوت‌های فیزیکی معینی، میان مردان و زنان هست، همچنین تفاوت‌های روانی نیز وجود دارد. به تعبیر دیگر، ویژگی‌های روانی معینی وجود دارد که می‌توانند «مذکر» نامیده شوند و سایر ویژگی‌ها «مونث». به عوض تلاش برای ارائه تعریف صوری این اصطلاحات- فروید ارائه تعریفی از اصطلاحات مذکر و مونث را کاری ناممکن می‌داند- فروید خود را به توصیف این که چگونه سوژه انسانی، ویژگی‌های روانی مذکر یا مونث اکتساب می‌کند، محدود می‌نماید. این یک فرایند غریزی یا طبیعی نیست، بلکه فرایند پیچیده‌ای است که در آن تفاوت‌های تشریحی^۶ با عوامل اجتماعی و روانی در تعاملند. کل فرآیند حول عقده^۷ اختگی^۸ سیر می‌کند، که بر این اساس، پسر از اینکه از اندام مردانه‌اش محروم گردد می‌ترسد و دختر، با این فرض که پیشاپیش از [اندام] خودش محروم گردیده، حسرت اندام نرگی^۹ را آشکار می‌کند. « (۲)

در خصوص تبیین تفاوت جنسی از دیدگاه لکان باید گفت: «به تبعیت از فروید، لکان نیز با این مسأله، که چگونه نوزاد انسان به یک سوژه جنسی شده مبدل می‌گردد، درگیر می‌شود. برای لکان، مردانگی و زنانگی ذوات بیولوژیکی نیستند بلکه موقعیتهای نمادین هستند و فرض یکی از این دو موقعیت، برای ساخت سوژه کنیوخته ضروری است؛ سوژه اساساً یک سوژه جنسی شده است. «مرد» و «زن» دالهایی هستند که نماینده این دو موقعیت سوژه کنیوند. طبق دیدگاه فروید و لکان، کودک در ابتدا در خصوص تفاوت جنسی ناآگاه است و از این رو نمی‌تواند یک موقعیت جنسی اتخاذ کند. فقط آن گاه که در عقده اختگی به تفاوت جنسی پی می‌برد، در این هنگام او می‌تواند به اتخاذ یک موقعیت جنسی مبادرت نماید.

فروید و لکان، هر دو، این فرایند اتخاذ موقعیت جنسی را در ارتباط تنگاتنگ با عقده اودیپ^{۱۰} در نظر می‌گیرند، اما آنها در خصوص ماهیت دقیق این ارتباط اختلاف دارند. برای فروید، موقعیت جنسی سوژه، از طریق جنس والدی، که سوژه

در عقده اودیپ با او همانند سازی می‌کند، معین می‌شود (اگر سوژه با پدر همانندسازی کند، موقعیت مذکر اتخاذ می‌کند، همانند سازی با مادر مستلزم فرض موقعیت مونث است.) اما برای لکان، عقده اودیپ همواره مستلزم همانند سازی نمادین با پدر است، و از این رو همانندسازی اودیپال نمی‌تواند موقعیت جنسی را معین کند. بنابراین، مطابق نظر لکان، این همانندسازی نیست، بلکه رابطه سوژه با *فالوس (نرگی)*^{۱۰} است که موقعیت جنسی را معین می‌کند.» (۳)

مراحل تحول رشد جنسی دختر از دیدگاه فروید

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، «تبیین فروید در خصوص تفاوت جنسی بر این دیدگاه مبتنی است که ویژگیهای روانی معینی وجود دارد که می‌توانند «مذکر» نامیده شوند و سایر ویژگیها «مونث». به علاوه، این ویژگیها به طور قابل توجهی از همدیگر متفاوتند. با وجود این، فروید پیوسته از ارائه هر گونه تعریفی از اصطلاحات «مذکر» و «مونث» خودداری می‌کند. با استدلال بر اینکه این اصطلاحات مفاهیم بنیادی هستند که می‌توانند به کار برده شوند اما از طریق نظریه روان کاوی نمی‌توانند مورد تفسیر قرار بگیرند.

یک ویژگی برجسته این مخالفت [خودداری از تعریف اصطلاحات] این است که دو اصطلاح به طرز کاملاً متقارن به کار نمی‌روند. فروید، مردانگی را به عنوان یک پارادایم (الگو) در نظر می‌گیرد؛ او اظهار می‌کند که فقط یک لیبیدو وجود دارد که مذکر است؛ علاوه بر این، رشد روانی دختر در ابتدا با رشد روانی پسر یکسان است، فقط در وهله آتی اختلاف پیدا می‌کنند. از این رو زنانگی آن چیزی است که از الگوی مذکر متباعد می‌گردد و فروید زنانگی را به عنوان ناحیه‌ای رمزآلود، اکتشاف نشده و «اقلیم تاریک» در نظر می‌گیرد. «معمای ماهیت زنانگی» ذهن فروید را در نوشته‌های بعدی‌اش به خود مشغول می‌کند و وی را به طرح پرسش معروف برمی‌انگیزد: «زن چه می‌خواهد؟» مردانگی داده‌ای بدیهی است، زنانگی منطقه‌ای رمزآلود.

روان کاوی برای توصیف اینکه زن چیست، تلاش نمی‌کند. این کاری است که تحقق آن ناممکن است بلکه در خصوص اینکه او چگونه تکوین پیدا می‌کند. چگونه یک زن از بچه‌ای با خصلت دوجنسی^{۱۱} متحول می‌شود آغاز به پژوهش می‌نماید.» (۴)

فروید و لکان، هر دو، به «ماهیت جنسی لیبیدو» نظر دارند:

«فروید، لیبیدو را به عنوان مفهومی کمی یا «اقتصادی» در نظر داشته است. لیبیدو انرژی‌ای است که می‌تواند افزایش یا کاهش پیدا کند و جابه‌جا شود.^{۱۲} فروید به ماهیت جنسی این انرژی تاکید دارد...» (۵) همین طور طبق دیدگاه لکان، «لیبیدو منحصرأ جنسی است؛ همچنین لکان در تصدیق اینکه لیبیدو منحصرأ مذکر است، از فروید تبعیت می‌کند.» (۶)

همان طور که قبلاً اشاره شد در تبیین فروید از تفاوت جنسی «کل فرایند حول عقدهٔ اختگی سیر می‌کند، که بر این اساس، پسر از اینکه از اندام مردانه‌اش محروم گردد می‌ترسد و دختر، با این فرض که پیشاپیش از [اندام] خودش محروم گردیده، حسرت اندام نرگی را آشکار می‌کند.» (۷)

طبق دیدگاه فرویدی، «این میل [میل به داشتن اندام نرگی] اساس «زنانگی بهنجار» را شکل خواهد داد.» (۸) فروید در «سه رساله در مورد نظریه میل جنسی» مدعی است که فرضیهٔ یک دستگاه تناسلی یکسان واحد - اندام مردانه - برای تشریح سازمان جنسی دورهٔ کودکی هر دو جنس اساسی است.» (۹)

فروید معتقد بود: «او [دختر بچه] تصدیق می‌کند یا بایستی تصدیق کند که در مقایسه با پسر فاقد اندام جنسی است، یا حداقل آن چیزی که می‌پنداشت یک اندام جنسی ارزشمند باشد فقط اندام نرگی ناقص است.» (۱۰)

آن گاه که دختر بچه با مشاهدهٔ اندامهای تناسلی جنس دیگر به اختگی‌اش پی می‌برد، احساساتی که در این دوره بر او حاکمند، «[احساس] حسرت، حسادت و تنفر نسبت به مادر یا در واقع [احساس تنفر نسبت به] هر زنی است که اندام نرگی ندارد

و نمی‌تواند این اندام را به [دیگری] بدهد. او تمایل دارد که یک مرد باشد؛ یا در هر حال «مانند» یک مرد باشد زیرا نمی‌تواند به واقع یک مرد شود.» (۱۱)

دختر، مادر را مسئول فقدان و محرومیت خود می‌داند. «از این رو دختر بچه، مادرش را به علت ندادن اندام نرگی به او نمی‌بخشد. دخترها به هنگام «مشاهده اندامهای تناسلی جنس دیگر»، متوجه تفاوت [جنسی؟] می‌شوند و اهمیت آن [اهمیت آگاه شدن به این تفاوت] همچنین بایستی تصدیق شود. آنها به طور جدی احساس می‌کنند مورد بی‌عدالتی واقع شده‌اند. اغلب اظهار می‌کنند که می‌خواهند «چیزی نظیر آن [اندام نرگی] را همچنین داشته باشند» ... و قربانی «حسرت اندام نرگی» می‌شوند که آثار ریشه‌کن نشدنی بر رشدشان و شکل‌گیری شخصیتشان خواهد گذاشت.» (۱۲)

قبلاً اشاره شد که تبیین فروید از تفاوت جنسی «حول عقده اختگی سیر می‌کند.» (۱۳) در این جا بایستی اشاره کنیم که تبعات عقده اختگی در مورد دو جنس متفاوت است :

«پسر از اینکه اندامش توسط پدر قطع خواهد شد می‌ترسد (اضطراب اختگی)، در حالی که دختر خود را پیشاپیش اخته شده توسط مادر می‌بیند و تلاش می‌کند تا اختگی را انکار یا با طلب فرزندی به عنوان جانشین اندام نرگی جبران نماید (حسرت اندام نرگی)» ... (۱۴)

فروید مراحل تحول رشد جنسی دختر را پیچیده‌تر و دشوارتر از پسر می‌داند. (۱۵) طبق دیدگاه فرویدی، تحول جنسی دختر بچه تا رسیدن به زنانگی بهنجار صرفاً به منظور تصاحب اندام مردانه صورت می‌گیرد؛ ایری‌گاری به این دیدگاه فرویدی اشاره می‌کند:

«در آغاز - آن گونه که فروید می‌نویسد - دختر بچه چیزی جز پسر بچه نیست؛ اختگی برای دختر به پذیرش این امر که اندام مردانه ندارد، بالغ می‌شود ...» (۱۶)

از سویی، ایری‌گاری [به این دیدگاه فرویدی] اشاره می‌کند:

«پس ما بایستی بپذیریم که بنابراین دختر بچه مردی کوچک است. مرد کوچکی که در مقایسه با پسر بچه تحول دردناک‌تر و پیچیده‌تری را متحمل خواهد شد تا زنی بهنجار شود! یک مرد کوچک با اندام نرگی کوچک‌تر. یک مرد کوچک بی‌امتیاز. مرد کوچکی که لبیدوایش خیلی بیشتر واپس زده خواهد شد و در عین حال استعدادش برای والایش غرائز ضعیف‌تر خواهد ماند، نیازهایش توسط طبیعت کمتر مورد توجه واقع می‌شود و در عین حال سهم کمتری از فرهنگ خواهد داشت. مرد کوچکی که به دلیل کم مایگی اندامهای تناسلی‌اش خود شیفته‌تر [۹] و به علت شرم از مقایسه نامطلوب متواضع‌تر است. [او] به دلیل نقص آنچه که داده شده، رشک برنده‌تر و حسودتر است و به علایق اجتماعی که مردان در آن سهیمند، بی‌توجه است. مرد کوچکی که اشتیاق دیگری نخواهد داشت جز اینکه یک مرد باشد یا [یک مرد] باقی بماند.» (۱۷)

نکات اصلی نقد ایری‌گاری از نظام روان کاوی فروید

در تبیین فروید از تفاوت جنسی دیدیم که «زنانگی آن چیزی است که از الگوی مذکر متباعد می‌گردد»؛ (۱۸) با در نظر گرفتن پارادایم مردانگی ایری‌گاری این نکته را عنوان می‌کند که:

«در پارادایم فرویدی، جنسیت زنانه در مورد، یا در تضاد با جنسیت مردانه در نظر گرفته شده و تعریف می‌شود. ایری‌گاری اظهار می‌کند که در فرهنگ پدرسالار، جنسیت زنانه همواره به جنسیت مردانه ارجاع می‌شود.» (۱۹)

ایری‌گاری از جمله منتقدان نظام روان کاوی فروید به شمار می‌رود. مارگارت وایتفورد به انتقادات ایری‌گاری از نظام فرویدی اشاره می‌کند:

«اولاً، روان کاوی از عوامل تاریخی و فلسفی گفتمان خودش بی‌اطلاع است؛ ثانیاً خود روان کاوی تحت نفوذ تخیلات ناخودآگاه است که تاکنون قابل تحلیل نبوده است؛

ثالثاً، روان کاوی پدرسالار است؛ روان کاوی نظمی اجتماعی را منعکس می‌نماید که به آنچه مرهون مادر است اعتراف نمی‌کند. در نتیجه این عوامل، تعصب نره

محورش حقیقت کلی قلمداد می‌شود؛ روان‌کاوی به فرضیات خود بی‌توجه است؛ به عنوان مثال، فروید رشد پسر بچه را به عنوان هنجار می‌داند و [چنین] فرض می‌کند که الگوی رشدی مشابه می‌بایست در مورد دختر بچه به کار برود؛ تفاوت دختر بچه بر حسب پارامترهای مردانه فرض می‌شود.» (۲۰)

توصیفات فروید در خصوص مسأله «تفاوت جنسی» به تصدیق تنها «یک» جنس می‌انجامد. وی مراحل تحول جنسی دختر بچه تا رسیدن به زنانگی بهنجار را صرفاً بر اساس میل به داشتن اندام مردانه توصیف می‌کند. از این رو، ایری‌گاری روان‌کاوی را نظامی تحت سیطره فرهنگ پدرسالار و معرف ارزشهای آن می‌داند.

تأکید بر «تفاوت جنسی» به معنای به رسمیت شناختن «دو» جنس، موضوع محوری اندیشه ایری‌گاری است. «تفاوت جنسی» آن گونه که مد نظر ایری‌گاری است، در ساختار فرهنگ نادیده گرفته شده است؛ ساختار تک جنسی فرهنگ گویای عدم توجه به «تفاوت جنسی» در نظام ارزشهاست.

تبیین تفاوت جنسی از دیدگاه ایری‌گاری

ایری‌گاری از موضوع «تفاوت جنسی» به عنوان «یکی از موضوعات اساسی فلسفی» نام می‌برد. (۲۱) در توضیح این نکته که مراد از تفاوت جنسی چیست؟ ایری‌گاری می‌گوید:

«من به رابطه‌ای میان جنسها می‌اندیشم که در آن زن و مرد هر کدام ذهنیتی متفاوت دارند، [که] به طور آشکار بر هویت ارتباطی خودشان و نیز رابطه با زبان خودشان استوار گردیده است. اگر میل میان زن و مرد مطابق با منزلتی مدنی باشد، مادامی که تفاوت [تفاوتهای] میان آنها را لحاظ می‌کند، ارتباط میان جنسیتها می‌تواند به عنوان الگویی ارتباطی برای بازسازی خانواده به معنای دقیق سخن و به طور کلی‌تر، برای جامعه‌ای مختلط در تمام معانی اصطلاح، عمل کند. اعمال توجه به دیگری تفاوت جنسی، بدون فرو کاستن دو به یک، به همان، به [امر] یکسان،... روشی کلی را برای حصول توجه به تفاوتهای دیگر می‌نمایاند.» (۲۲) تفاوت جنسی از

چنان اهمیتی برخوردار است که توجه به این تفاوت، امکان توجه به سایر تفاوتها را فراهم می‌کند:

«تصدیق اینکه دیگری - مرد یا زن - متفاوت از من است و پذیرفتن اینکه حش نسبت به زندگی و مقام انسانی با من یکسان است، به تصدیق سایر اشکال تفاوت منجر می‌شود.» (۲۳)

همان طور که قبلاً اشاره شد در مبحث تفاوت جنسی، ایری‌گاری به وجود «دو» ذهنیت متفاوت تأکید دارد؛ با در نظر گرفتن «ذهنیتهای» متفاوت مردان و زنان، در ارتباط میان جنسها این «دو» بودن بایستی حفظ شود.

«جایی که مرد رابطه با ابژه را می‌جوید، زن ارتباط با دیگری را جست و جو می‌نماید. خطری که برای زن وجود دارد این است که، خودش را به دلیل جاذبه برای دیگری محو می‌کند. در هر رابطه جنسی، به معنای دقیق سخن، زن می‌بایست تلاش کند دو [بودن] ارتباط بیناذهنی را حفظ کند. او نمی‌بایست در عشق یا میل به دیگری، خودش را ترک کند که [این] به معنای از بین بردن دو [بودن] خواهد بود.» (۲۴) ایری‌گاری «ترک میل به تملک دیگری» را مرحله نوبنی در ارتباط میان زنان و مردان می‌داند؛

«ترک میل به تملک دیگری، به منظور به رسمیت شناختن او به عنوان دیگری، شاید کارآمدترین و زیباترین وظایفی است که برماست. این امر به ما اجازه می‌دهد تا به سوی مرحله نوبنی در تاریخ ارتباط میان جنسیتها، همچنین میان نژادها، نسلها و سنتها حرکت کنیم.» (۲۵)

نکته مهمی که در اینجا می‌بایست به آن اشاره کنیم این است که تفاوت جنسی امکان «نزدیکی» میان دو جنس را فراهم می‌کند؛ بدون وجود تفاوت (تفاوتها) نزدیکی میان دو جنس امکان‌پذیر نخواهد بود:

«نزدیک شدن [به دیگری] مستلزم تفاوت است. اگر دیگری یا من فاقد مرزهای ویژه‌مان باشیم، نمی‌توانیم به یکدیگر نزدیک شویم.» (۲۶)

در توضیح مفهوم «نزدیکی» ایری‌گاری به این نکته اشاره می‌کند که نزدیکی «به آگاه شدن از تنوع دنیاهايمان و آفرینش راههایی که با احترام به این تنوع، اجازه

گفت و گو داشتن می‌دهد دلالت دارد.» (۲۷) احترام به تفاوت جنسی و تصدیق «دو» ذهنیت متفاوت، در نهایت به بهبود روابط میان دو جنس کمک می‌کند؛ ایری‌گاری ضمن تأکید بر این تفاوت می‌گوید:

«از آنجا که من به دیگری به عنوان دیگری احترام می‌گذارم، [دیگری که] تحویل‌ناپذیر به من است، او را می‌بینم، به او گوش می‌کنم و او را در جزئی‌ترین ویژگی‌هایش بهتر درک می‌کنم.» (۲۸)

تفاوت جنسی و فرهنگ

ایری‌گاری از نماد جنسی به عنوان «فراموش شده‌ترین نماد در جهان هستی و در فرهنگهای ما» نام می‌برد. (۲۹) او از جمله دلایل اهمیت تفاوت جنسی را ارتباط آن با فرهنگ می‌داند. (۳۰) و به لزوم آفرینش یک فرهنگ جنسی شده تأکید دارد: «آنچه ما برای تمدن آینده‌یمان، برای بالیدگی انسانی نیازمندیم، فرهنگی جنسی شده است.» (۳۱) در صورتی که فرهنگ را به عنوان نظام ارزشها تعریف کنیم، طبق دیدگاه ایری‌گاری «ارزشهایی که بر تمدنهای ما حاکمند، ارزشهایی هستند که به وضوح نشان می‌دهند به جنسیت مذکر تعلق دارند.» (۳۲) ایری‌گاری پدرسالاری را «به عنوان احترام منحصر به فرد به تبارشناسی پسران و پدران و رقابت میان برادران» تعریف می‌کند. (۳۳) پدرسالاری، موجبات گسست ارتباط میان مادر و دختر را فراهم می‌آورد؛ از این رو طبق دیدگاه ایری‌گاری «آن‌گاه که پدرسالاری تثبیت می‌گردد، دختر از مادرش و به طور کلی تر از خانواده‌اش جدا می‌شود.» (۳۴)

در خصوص روابط میان مادر - دختر، ایری‌گاری پیشنهادهایی را عنوان می‌کند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌شود و از جمله این موارد، نمایش تصاویری است که بیانگر چنین رابطه‌ای است؛ ایری‌گاری می‌گوید:

«... به عنوان نمونه، من به تمام زنان مسیحی پیشنهاد می‌کنم که تصویر مریم و مادرش آنها را در اتاق نشیمنشان، در اتاقهای دخترانشان و در اتاق خودشان قرار دهند... همچنین به آنها توصیه می‌کنم تصاویری از خودشان همراه با دختر

(دخترانشان) یا در صورت امکان [تصاویری] همراه با مادرشان نشان دهند. علاوه بر این، می‌توانند تصاویر سه نفری مادر، پدر و دختر داشته باشند؛ مقصود اصلی این تصاویر برای دختران، ارائه تصویر ارزشمندی از شجره فامیلی شان و شرطی ضروری برای تکوین هویتشان است.» (۳۵)

مارگارت وایتفورد عقیده دارد: هدف ایری‌گاری این نیست که مادرسالاری جایگزین پدرسالاری گردد، بلکه، هدف وی «همبودی دو تبارشناسی» است. (۳۶) بدیهی است ایری‌گاری با تأکید بر ارتباط میان مادر و دختر درصدد تثبیت مادرسالاری نیست؛ زیرا در این صورت ساختار فرهنگ و نظام ارزشها بار دیگر تک جنسی خواهد بود؛ تأکید بر ارتباط میان مادر و دختر در واقع طرد نگرش یکسویه فرهنگ است. از دیدگاه ایری‌گاری آنچه که در فرهنگ محترم شمرده شده، رابطه مادر- پسر بوده است. (۳۷) این در حالی است که:

«بدن زن در حقیقت فرصتهای زندگی برابری برای پسران و دخترانی که از راه کنارهم آمدن کروموزومهای مرد و زن در آن نطفه بسته‌اند اعطا می‌کند. فرهنگ میان مردانه خلاف این عمل می‌کند. طریقه شکل‌گیری اش آنچه را که جنس دیگر به اجتماعش می‌آورد، طرد می‌کند. در حالی که بدن زن بااحترام به تفاوت به وجود می‌آید، پیکره اجتماعی پدرسالار خود را به شکل سلسله مراتب با طرد تفاوت می‌سازد. زن به عنوان دیگری مجبور است زیرلایه طبیعی در این ساختار اجتماعی باقی بماند، زیرلایه‌ای که اهمیتش در جایگاه خویشاوندی مبهم باقی می‌ماند. ...» (۳۸)

راهکارهایی در خصوص تحقق تفاوت جنسی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد تأکید بر تفاوت جنسی، موضوع محوری اندیشه ایری‌گاری است. طبق دیدگاه وی، تفاوت جنسی تاکنون مجالی برای پیشرفت نداشته است؛ از این رو می‌گوید:

«ما بایستی تاریخمان را به طور کامل بازنگری کنیم تا دریابیم چرا تفاوت جنسی برای تکامل، خواه به نحو تجربی یا استعلایی مجالی نداشته است؟ چرا برای

داشتن اخلاق، زیبایی‌شناسی، منطق و مذهب خود یا شناخت خرد کیهانی و کلان کیهانی از هستی یا سرنوشتش شکست خورده است؟» (۳۹) با در نظر گرفتن این موضوع ایری‌گاری می‌پرسد:

«اگر تفاوت جنسی بر آن است تا متعالی گردد، آیا نمی‌بایست ابتدا اخلاق خود را بیابد؟» (۴۰)

در کتاب «اخلاق تفاوت جنسی» ایری‌گاری به «تحول اندیشه و اخلاق» به عنوان شرط ضروری تحقق تفاوت جنسی اشاره می‌کند. (۴۱) طبق دیدگاه وی «برای نیل به تأسیس اخلاق تفاوت جنسی، بایستی حداقل به آنچه که برای دکارت انفعال اول اسبب بازگردیم: شگفتی.*

این انفعال هیچ ضد یا نقیضی ندارد و همیشه گویی برای بار نخست وجود دارد. از این رو مرد و زن، زن و مرد همواره با هم، گویی برای بار نخست مواجه می‌شوند؛ زیرا آنها نمی‌توانند جانشین یکدیگر شوند. من هیچ گاه در جایگاه یک مرد نخواهم بود، هیچ گاه یک مرد در [جایگاه] من نخواهد بود. هر چند همانندسازها میسر است، هیچ گاه یکی دقیقاً جایگاه دیگری را اشغال نخواهد کرد، آنها غیر قابل تحویل به یکدیگرند.» (۴۲) هر یک از دو جنس در مواجهه با «دیگری» دچار این انفعال خواهد بود؛ ایری‌گاری می‌گوید:

«دیگری کیست یا چیست، من هرگز نمی‌دانم. اما دیگری کسی است که تا ابد غیرقابل شناخت است. کسی که به لحاظ جنسی متفاوت از من است. این حس شگفتی، حیرت و تعجب در رویارویی [امر] غیر قابل شناخت بایستی به جایگاهش، که تفاوت جنسی است، بازگردانده شود.» (۴۳)

* شگفتی

وقتی اولین برخورد ما با شیئی موجب حیرت ما شود و ما حکم کنیم که آن شیئی پدیده تازه‌ای است و با آنچه قبلاً می‌دانستیم یا فکر می‌کردیم که باید باشد، بسیار متفاوت است، چنین شیئی حیرت یا شگفتی ما را برمی‌انگیزد، و چون قبل از اینکه متوجه شویم که آیا این شیئی موافق طبع ما است یا نه، ممکن است این شگفتی رخ داده باشد، به نظر می‌رسد که شگفتی اولین انفعال باشد و ضدی هم ندارد. زیرا اگر شیئی که ادراک می‌شود واجد چیزی، که موجب شگفتی ما شود نباشد، به هیچ وجه مجذوب آن نمی‌شویم و بدون هیچ انفعالی آن را ملاحظه خواهیم کرد. (دکارت، رنه، انفعالات نفس، ترجمه دکتر منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات

تبيين ايری‌گاری در خصوص موضوع «تفاوت جنسی»، برخلاف فروید، به تصدیق «دو» سوژه متفاوت می‌انجامد. رهایی از فرهنگ تک جنسی و به رسمیت شناختن دو جنس متفاوت، مطلوب ايری‌گاری است. دگرگونی ساختار تک جنسی فرهنگ زمانی میسر خواهد شد که «زن» و «مرد» به عنوان «دو» سوژه متفاوت و مستقل به رسمیت شناخته شوند. با در نظر گرفتن این مسأله، که تفاوت جنسی، به معنای دقیق کلمه، تاکنون تحقق پیدا نکرده است، ايری‌گاری «تحول اندیشه و اخلاق» را به منظور نیل به این هدف ضروری عنوان می‌کند. «اخلاق تفاوت جنسی» در واقع، تصدیق «جایگاه» متفاوت مردان و زنان خواهد بود.

ايری‌گاری از جمله دلایل اهمیت تفاوت جنسی را ارتباط این موضوع با «زبان» می‌داند. (۴۴) وی با ذکر نمونه‌ها و مثالهایی به تفوق جنس مذکر در گرامر زبان فرانسه اشاره نموده، نظم زبانی را نظامی تحت سیطره پدرسالاری معرفی می‌کند که در نهایت به حذف زنان می‌انجامد. دستیابی زنان به زبان خاص خودشان مستلزم «دگرگونی» نظم زبانی خواهد بود.

زبان و جنسیت

نظم زبانی به عنوان یکی از مصادیق فرهنگ تک جنسی از تصدیق زنان به عنوان «سوژه» زبان سرباز می‌زند. در چنین نظامی، زن همواره به عنوان غیر مرد توصیف گردیده است:

«تفاوت جنسی زبان را تعیین می‌کند و توسط زبان معین می‌شود. این تفاوت نه تنها نظام ضمائر و صفات ملکی، بلکه جنسیت کلمات و تقسیم‌شان را به طبقات گرامری نیز معین می‌کند؛ به عنوان مثال، جاندار/بی‌جان، واقعی / انتزاعی، مذکر / مؤنث. تفاوت جنسی در محل اتصال طبیعت و فرهنگ واقع می‌شود، اما فرهنگهای پدرسالار، ارزش جنس مؤنث را به چنان مرتبه‌ای فرو کاسته‌اند که واقعیتشان و توصیفشان از جهان نادرستند. از این رو، به عوض بر جای ماندن یک جنسیت متفاوت، جنس مؤنث در زبانهای ما، غیر مذکر گردیده که به معنای یک واقعیت معدوم انتزاعی است.» (۴۵)

ضمن انجام پژوهشی ایری‌گاری با ارائه کلماتی معین از گروه‌های مرد و زن می‌خواهد تا با به کارگیری کلمات داده شده جملاتی بسازند. نتیجه پژوهش این نکته را معلوم می‌کند که «گفتمان‌هایشان جنسی شده هستند.» (۴۶) در پاسخ به این پرسش که «آیا تفاوت‌های میان گفته‌های مردان و زنان معلول جامعه است یا زبان»؟ (۴۷) ایری‌گاری می‌گوید:

«من فکر می‌کنم که این تقسیم‌بندی بایستی کنار گذاشته شود. زبان، فرآورده بقایای زبانهای اعصار نخستین است. زبان شیوه‌های ارتباط اجتماعی‌شان را انتقال می‌دهد. زبان نه جهانشمول است، نه خنثی و نه ناملموس. هیچ ساختار جهانشمول زبانی در مغز سوژه سخنگو وجود ندارد؛ بلکه، هر عصری نیازهای خاص خود را دارد. ایده‌آلهای خود را می‌آفریند و آنها را چنین تحمیل می‌کند. برخی به لحاظ تاریخی پایدارتر از بقیه‌اند؛ در اینجا ایده‌آلهای جنسی نمونه خوبی هستند. این ایده‌آلها به تدریج هنجارهایشان را به زبان ما تحمیل کرده‌اند. بنابراین در زبان فرانسه:

۱- مذکر همواره در نحو [دستور زبان] غالب است: *its sont mariés* (آنها ازدواج کرده‌اند)، *its s'aiment* (آنها به همدیگر عشق می‌ورزند)، *its sont beaux* (آنها زیبا هستند) و ...

این علامت گرامری، که مونث را حذف می‌کند، بر طریقه‌ای که سوبزکتیویته تجربه می‌شود و طریقه‌ای که در گفتمان و توسط آن بیان می‌شود تأثیر دارد.

۲- خنثی یا فعل غیر شخصی توسط همان ضمیر یا به همان شکل مذکر بیان می‌شود: *it tonne* (هوا رعد و برقی است)، *it neige* (هوا برفی است)، *it faut* (ضروری است)، نه *elle faut elle neige elle tonne* حتی اگر در تاریخ زبان، به عنوان مثال در یونانی و لاتین، برخی چیزها به عنوان خنثی توصیف می‌شدند، پدیده‌های طبیعی و ضرورت به عنوان موجودی جنسی شده طرح شده‌اند. ...» (۴۸)

در پاسخ پرسش طرح شده، ایری‌گاری تفاوت‌های میان گفته‌های دو جنس را معلول زبان و جامعه، جامعه و زبان عنوان می‌کند:

«چگونه گفتمان می‌تواند جنسی شده نباشد زمانی که زبان چنین است؟ زبان در برخی از اساسی‌ترین قواعدش، در تقسیم‌بندی کلمات به جنسیت، به گونه‌ای که با دلالت‌های ضمنی یا ویژگی‌های جنسی بی‌ارتباط نیست، جنسی شده است؛ درست همان‌طور که فرهنگ لغات نیز جنسی شده است. بنابراین، تفاوت‌های میان گفتمان‌های مردان و زنان، معلول زبان و جامعه، جامعه و زبان است. شما نمی‌توانید یکی را بدون تغییر دیگری تغییر دهید. با وجود این، در حالی که تمایز یکی از دیگری به طور بنیادی ناممکن است، می‌توانیم تأکید دگرگونی فرهنگی را از یکی به دیگری منتقل کنیم. پیش از همه، نمی‌بایست منفعلانه منتظر بمانیم تا زبان پیشرفت کند. موضوعات گفتمان و زبان می‌تواند بالا راده برای حصول بلوغ فرهنگی عظیم‌تر و عدالت اجتماعی بیشتر به کار برده شود.» (۴۹)

در کتاب «گفتار هرگز خنثی نیست» ایری‌گاری ضمن انتقاد از ساختار تک جنسی زبان این موضوع را عنوان می‌کند که :

«... قانونی ناشناخته و همیشگی تمام عملکردهایی را که در زبان (زبانها) انجام می‌گیرد، تولید گفتمان و ساختار زبان را که مطابق با نیازهای یک دیدگاه، یک نظرگاه و یک اکونومی است، هدایت می‌کند؛ قانون مردانی که بنا به فرض نژاد انسانی را بازنمایی می‌کنند.» (۵۰)

ایری‌گاری نظم زبانی را تابع قانونی می‌داند که فقط معرف نیازهای «یک» جنس است. او معتقد است مطابق گرامر زبان فرانسه و نیز سایر زبانهای رومی جنس مونث ثانوی است. (۵۱)

ایری‌گاری می‌گوید:

«بیشتر زبان‌شناسان اظهار می‌کنند که جنسیت گرامری، دلخواه و مستقل از دلالت‌های صریح^{۱۳} و ضمنی^{۱۴} جنسی است. در واقع، این [نظر] نادرست است.» (۵۲) طبق دیدگاه وی «مطالعه دقیق جنسیت کلمات تقریباً همیشه جنس نهفته‌شان را آشکار می‌کند.» (۵۳) در پاسخ به این پرسش که «جنسیت چگونه به کلمات نسبت داده می‌شود؟» (۵۴) ایری‌گاری به «همانند سازی (تطبیق) واقعیت نام برده با جنس سوژه سخنگو» اشاره می‌کند. (۵۵)

او می‌گوید: «... اما جدا از همانند سازی واقعیت طرح شده و جنسیت، مکانیسم دیگری در عمل وجود دارد. موجودات زنده، جاندار و فرهیخته، مذکر و ابژه‌هایی که فاقد حیات، بیجان و تعلیم نیافته‌اند مونث می‌شوند. معنای آن این است که مردان سوژه کتیویته را به خودشان نسبت داده، زنان را به جایگاه ابژه‌ها یا به هیچ فرو کاسته‌اند.» (۵۶)

همچنان که خود ایری‌گاری ضمن یک تقسیم بندی به این موضوع اشاره دارد، به نظر می‌رسد در تعیین جنسیت کلمات، نوعی ارزش گذاری صورت گرفته است: «الف) موجودات زنده، جاندار، انسان و فرهیخته مذکر می‌گردند.

ب) ابژه‌های فاقد حیات، بیجان، غیر انسان و تعلیم نیافته مؤنث می‌شوند.» (۵۷)
ایری‌گاری با اشاره به این مسأله که واژگان مرتبط با زنان، آنها را در جایگاه ابژه مردان قرار داده، می‌گوید:

«علت این امر که زنان به عنوان زنان صحبت کردن و شنیده شدن را بسی دشوار می‌یابند همین نکته است. آنها توسط نظم زبانی پدر سالار طرد و انکار می‌شوند.» (۵۸) ساختار زبان، مردان را به عنوان تنها سوژه زبان معرفی می‌کند؛ در کتاب «گفتار هرگز خنثی نیست» ایری‌گاری به این نکته اشاره می‌کند که: «سوژه‌ای جنسی شده، اوامرش را به عنوان اوامر مطلقاً معتبر و به عنوان یگانه افرادی که دارای صلاحیت تعریف صور استدلال، اندیشه، معنی و مبادله هستند تحمیل می‌کند.» (۵۹)

طبق دیدگاه ایری‌گاری، مردان با اختصاص دادن قواعد زبان به خودشان، حداقل در صدد اثبات سه چیزند:

«۱- اثبات کنند پدران هستند؛

۲- اثبات کنند قوی‌تر از مادر- زنان هستند؛

۳- اثبات کنند قادر به ایجاد قلمرو فرهنگی‌اند، همان گونه که در قلمرو طبیعی

اووم، رحم و بدن یک زن ایجاد گشته‌اند.» (۶۰)

جنس گرایی در زبان انگلیسی

از دیدگاه Nancy Henley موضوع جنس گرایی در زبان به سه دسته قابل تقسیم بندی است:

«زبانی که زنان را نادیده می‌انگارد؛ زبانی که زنان را به طور محدود تعریف می‌کند و زبانی که زنان را تحقیر می‌کند.» (۶۱)

از جمله موارد نادیده گرفته شدن زنان در زبان انگلیسی، «کاربرد اشکال مذکر، نظیر «chairman»، «mankind»، «guys»، «helmsman» و «fireman» است آن گاه که [این واژه‌ها] به افراد انسانی در حالت کلی یا شخصی، که جنسیت آن نامعلوم یا نامشخص است، نسبت داده می‌شوند.» (۶۲)

در خصوص ارائه تعریف محدود از زنان، می‌توان به اتخاذ نام خانوادگی شوهر پس از ازدواج اشاره کرد. (۶۳) نمونه دیگر، کاربرد القاب «Mrs» و یا «Miss» در مورد زنان و دختران است که بیانگر وضعیت مجرد یا تاهل آنهاست، در حالی که «Mr» بدون توجه به وضعیت مجرد یا تاهل مردان در مورد آنها به کار می‌رود. (۶۴) نمونه‌ای از تحقیر زنان در زبان انگلیسی به «زبان استعاره‌ای» مربوط است. (۶۵). به عنوان مثال، «حیوانات به عنوان منبع استعاره‌ها در مورد مردان و همین‌طور زنان به کار برده می‌شوند، اما حیواناتی که برای انتساب به زنان به کار برده می‌شوند متمایلند یا [حیوانات] اهلی نظیر گربه‌ها، بچه گربه‌ها، گنجشکان یا [حیوانات] شکار شده برای تفریح نظیر روباه‌ها باشند.» (۶۶)

دگرگونی زبان

طبق دیدگاه ایری‌گاری از جمله عوامل تقویت‌کننده فرودستی جنس مؤنث «عدم دسترسی به زبان» است (۶۷) ایری‌گاری اغلب واژگان مرتبط با مؤنث را واژگانی می‌داند که «او را به عنوان ابژه‌ای در مورد با سوژه مذکر تعریف می‌کند.» (۶۸)

با توجه به موارد ذکر شده، طبق دیدگاه ایری‌گاری « بی عدالتیهای فرهنگی زبان و جنس‌گرایی کلیت یافته آن می‌بایست تحلیل شوند.» (۶۹) از جمله مواردی، که ایری‌گاری در مبحث حقوق زنان مطرح می‌کند، دگرگونی نظم زبانی است:

«نظامهای مبادله، به عنوان مثال مبادله زبانی، بایستی مورد تجدید نظر واقع شوند تا حقی برای مبادله یکسان برای مردان و زنان را تضمین نمایند.» (۷۰)

طبق دیدگاه وی، « ورود زنان به دنیای عمومی، روابط اجتماعی‌ای که آنها میان خودشان و با مردان دارند، دگرگونیهای فرهنگی و به ویژه دگرگونیهای زبانی را ضروری ساخته است.» (۷۱) از سوی دیگر، تثبیت «عدالت اجتماعی و به خصوص عدالت جنسی» در صورت دگرگونی نظم زبانی میسر خواهد شد:

«عدالت اجتماعی و به ویژه عدالت جنسی، بدون تغییر قواعد زبان و مفاهیم مربوط به حقایق و ارزشهایی که نظم اجتماعی را می‌سازند نمی‌تواند حاصل شود.» (۷۲)

ایری‌گاری ارتقای زنان به جایگاه سوژه‌ها و نیز امکان ارتباط کلامی میان آنها را مستلزم دگرگونی زبان می‌داند:

«... بهتر بود زنان، بدون توقف در بیان تفاوت جنسی در کلمات، بیشتر می‌توانستند خودشان را در مقام من^{۱۵}، من-او / آنها^{۱۶} قرار دهند، خودشان را در مقام سوژه‌ها معرفی کنند و با سایر زنان صحبت کنند. این امر مستلزم تحولی در سوبژکتیویته و دگرگونی قواعد زبان است.» (۷۳)

در خصوص چگونگی این دگرگونی، ایری‌گاری چنین توضیح می‌دهد:

«این دگرگونی فقط در صورتی اتفاق می‌افتد که ما جنسیت مؤنث را بار دیگر جسارت ببخشیم. در حقیقت، مؤنث که در ابتدا فقط متفاوت بود، اکنون به لحاظ عملی با غیر مذکر یکسان می‌گردد. زن بودن با مرد نبودن برابر می‌شود. این، آن چیزی است که روان‌کاوی در نظریه و عملش درباره حسرت اندام نرگی یا فالوس به آرامی به ما القا می‌کند. واقعیت چنین نظریه‌ای صرفاً با یک دوره فرهنگی و یک سبک زبان مطابق است. ...» (۷۴)

ارتباط کودک با زبان از دیدگاه فروید و ابری گاری

فروید در مورد راهیابی کودک به زبان، «بازی قرقره» را مطرح می‌کند. کودکی که در این بازی، فروید راجع به او صحبت می‌کند پسر است. پسر در غیاب مادرش با ابزاری که یک قرقره است بازی می‌کند، آن را به فاصله‌ای دور می‌اندازد و سپس نزد خود بر می‌گرداند. دور و نزدیک شدن ابزار با اصواتی همراه می‌شود:

ا-ا-ا (دور) آ-آ-آ (نزدیک)

این بازی، بازی fort - da (دور - اینجا) نام دارد. در این بازی، ابژه (قرقره) که به نخی متصل شده، با مادر یکسان شمرده می‌شود که به کودک - پسر - اجازه می‌دهد تا در غیاب مادرش، فاصله میان مادر و خود را کنترل یا حذف کند. (۷۵) ابری گاری فرضیه خود را چنین توصیف می‌کند:

«فرضیه من این است که کودک داستان نمی‌توانست یک دختر بوده باشد. چرا؟ [برای این که] دختر آن گاه که مادرش دور می‌شود همان کارها را انجام نمی‌دهد. او با یک نخ و قرقره که نشانه مادرش باشد بازی نمی‌کند؛ زیرا مادرش از جنس^{۱۷} اوست و نمی‌تواند جایگاه شیئی یک قرقره را داشته باشد ...» (۷۶)

طبق دیدگاه ابری گاری دختر بچه در غیاب مادرش «با عروسکی بازی می‌کند؛ عاطفه مادری را به یک شبه سوژه افاضه می‌کند و بدین ترتیب موفق به فراهم کردن نوعی فضای نمادین می‌شود؛ بازی با عروسکها صرفاً بازی ای که دخترها به انجام آن مجبور می‌شوند نیست، بلکه [این بازی] به تفاوت جایگاه سوژکتیو در جدایی از مادر نیز دلالت دارد. برای دختر و مادر، مادر یک سوژه است که به آسانی نمی‌تواند به یک ابژه تقلیل داده شود و عروسک یک ابژه نیست آن گونه که برای پسر قرقره، ماشین اسباب بازی، تفنگ و ... ابژه‌ها و ابزارهایی هستند که به منظور نمادین‌سازی به کار برده می‌شوند.» (۷۷)

در خصوص طریقه راهیابی دختر بچه به زبان ابری گاری می‌گوید:

«دخترها به شیوهٔ پسرها به زبان راه نمی‌یابند. [...] آنها با ایجاد فضا، راه^۸، مجرا^۹، رقص و ریتم، آواز و ... به زبان راه می‌یابند. دخترها به عوض جا به جایی یک ابژهٔ جانشین از مکانی به مکان دیگر یا به مکانهای مختلف، فضای پیرامون خودشان را توصیف می‌کنند.» (۷۸)

همان طور که اشاره شد طبق دیدگاه ایری‌گاری نحوهٔ راهیابی دو جنس به زبان متفاوت است؛ مبحث دیگری که ایری‌گاری مطرح می‌کند در خصوص ویژگیهای متفاوت زبان دو جنس است:

«زبانی که بیشترین توجه را به دیگری اعمال می‌کند، زبان دختر بچه است. او دیگری، مثلاً مادر را، با درخواست موافقت برای انجام کاری همراه با یکدیگر مورد خطاب قرار می‌دهد: «مامان، می‌توانم یا شما بازی کنم؟»، «مامان، می‌توانم موهایتان را شانه کنم؟» در چنین جملاتی، دختر بچه همواره به وجود دو سوژه احترام می‌گذارد؛ هر دوی آنها حق صحبت دارند. علاوه بر این، آنچه که دختر پیشنهاد می‌کند فعالیتی است که متضمن دو سوژه است. دختر جوان می‌تواند الگویی برای هر دو از جمله مادر باشد که دخترش را با عباراتی نظیر این مورد خطاب قرار می‌دهد: «قبل از تماشای تلویزیون [وسایلت] را مرتب کن!»، «در راه برگشت از مدرسه برایم مقداری شیر بیاور!»

مادر بی‌هیچ اندیشه‌ای در خصوص حق صحبت برای دو سوژه و بی‌آنکه فعالیت مشارکتی بطلبد که متضمن دو سوژه باشد، دستورهایی به دخترش می‌دهد، عجیب است که مادر با پسر کوچکش به طرز متفاوت صحبت می‌کند در حالی که به هویت پسر بچه احترام بیشتری قایل است: «آیا مایل هستی قبل از خواب بیایم و ببوسمت؟» اما، پسر بچه پیشاپیش مانند رهبری کوچک صحبت می‌کند: «من می‌خواهم توپ بازی کنم»، «من ماشین کوچکی می‌خواهم».

طریقه‌ای که مادر با پسر بچه ارتباط برقرار می‌کند، توایی است که دخترش به او داده است. چرا دختر چنین تمایلی برای گفت و گو دارد؟ شاید به این دلیل که به عنوان یک زن، از زنی با خصوصیات و ویژگیهای یک زن از جمله خصوصیات که با زاییدن مرتبطند، زاده شده است. دختر بچه از ابتدای تولد، خود را در موقعیت بهتری برای راهیابی به ارتباطی، که متضمن دو سوژه است می‌یابد. این امر، تبیینگر

بازیهایش با عروسکهاست [که] دلتنگی برای گفت و گو را که اغلب توسط مادر ارضاء نشده رها گردیده خطاب به آنها عنوان می‌کند. اما دختر بچه ، این نخستین طرف گفت و گوی مونشش را در نتیجه ورود به فرهنگی که در آن سوژه همواره مذکر- او ، آنها^{۲۱} - است از دست خواهد داد، خواه این مسئله‌ای راجع به جنسیت زبانی به معنای محدود کلمه یا استعاره‌های گوناگونی باشد که بنا به فرض هویت انسانی و سیوررتش را باز نمایی می‌کنند.

با وجود این، نه دختر بچه و نه دختر جوان ارتباط با دیگری را ترک نمی‌کنند، ارتباطی که تقریباً همیشه به ارتباط با ابژه ترجیح می‌دهند. از این رو آن گاه که از آنها خواسته می‌شود جمله‌ای بسازند که دارای حرف اضافه *with* یا قید *together* باشد، دختران جوان، دانش‌آموزان دختر و اکثر زنان با عباراتی نظیر عبارتهای ذیل پاسخ می‌دهند:

«من امشب با او بیرون می‌روم»^{۲۲} «ما همیشه با هم زندگی خواهیم کرد»^{۲۳}
 سوژه‌های مذکر به نوبه خود، تمایل دارند بگویند: «من با موتور سیکلت آمدم»^{۲۴}
 «من این جمله را با خودکارم نوشتم»^{۲۵} «من و گیتارم با هم جوریم»^{۲۶} (۷۹)

در اینجا ایری گاری به یکی از ویژگیهای متفاوت زبان زنان و زبان مردان اشاره می‌کند: ترجیح ارتباط سوژه با سوژه از سوی زنان و ترجیح ارتباط سوژه با ابژه از سوی مردان. او می‌گوید:

«علاوه بر تفاوت میان انتخاب مردانه ارتباط سوژه - ابژه و انتخاب زنانه ارتباط سوژه - سوژه، ویژگیهای دیگری قابل ذکر است: زنان ، زمانهای حال یا آینده، مجاورت ، متن انضمامی (غیر انتزاعی)، روابط مبتنی بر تفاوت، باهم بودن و دو تا بودن را ترجیح می‌دهند؛ از طرفی، مردان زمان گذشته، کاربرد استعاری زبان، جا به جایی انتزاعی، روابط میان مشابهات از طریق ابژه و روابط میان وحدت و کثرت را ترجیح می‌دهند» (۸۰)

اهداف طرح ایری‌گاری

هلن سیکسو^{۲۷} و لوس ایری‌گاری فرهنگ غربی را به عنوان فرهنگی «نره واژ محور» معرفی می‌کنند؛ این فرهنگ مبتنی بر «تضادهای دوتایی» است؛ Mary Klages ضمن اشاره به این موضوع می‌گوید:

«این ایده، که ساختار زبان بر فالوس (نرگی) متمرکز گردیده، واژه «Phallogocentric» (نره‌محور) و ایده دریدا، که ساختار زبان مبتنی بر کلمات محاوره‌ای است که بر کلمات مکتوب امتیاز داده شده، واژه «Logocentric» (واژمحور) را به منظور توصیف فرهنگ غربی در حالت کلی پدید آورد. سیکسو و ایری‌گاری به منظور توصیف ساختارها و نظامهای فرهنگی غربی، دو ایده را به صورت «Phallogocentric» (نره واژ محور) تلفیق می‌نمایند که مبتنی بر تفوق برخی اصطلاحات در دسته تضادهای دوتایی است. بنابراین، فرهنگ «نره واژ محور» فرهنگی است که از طریق تضادهای دوتایی ساخته می‌شود:

مذکر / مونث ، نظم / هرج و مرج ، زبان / سکوت، حضور / غیاب، گفتار / نوشتار، روشنایی / تاریکی، خیر / شر و موارد دیگر. در تضادهای دوتایی، اصطلاح اول بر اصطلاح دوم بها داده می‌شود. سیکسو و ایری‌گاری تاکید دارند که تمامی اصطلاحات ارزشمند نظیر مذکر، نظم، زبان، حضور، گفتار و ... همراه با یکدیگر در یک سو قرار می‌گیرند و تمامی آنها با هم ساختارهای محوری تفکر غربی را فراهم می‌آورند. « (۸۱)

با در نظر گرفتن تضادهای دوتایی آشکار می‌شود که «زن» و «سکوت» در یک ردیف قرار دارند.

Alison Assiter به این نکته اشاره می‌کند که طبق دیدگاه لکان «زنان به عنوان زنان نمی‌توانند صحبت کنند، زیرا نظم نمادین تحت سلطه‌ی مقولاتی است که زنان را به سکوت محکوم می‌کند.» در بیان ویژگیهای نظم نمادین لکان، Donovan می‌گوید:

«طبق دیدگاه لکان، نظم نمادین نظام غیر تاریخی زبان است که شخص می‌بایست به منظور داشتن هویت اجتماعی منسجم وارد این نظام شود. فالوس (نرگی)، دال برتر و ممتاز نظم نمادین است. شخص در صورتی که بخواهد به هستی اجتماعی دست یابد، بایستی ارتباطی با فالوس (نرگی) داشته باشد.» (۸۳)

Donovan بر این باور است که «ایری‌گاری به دو طریق عمده از لکان فاصله

می‌گیرد:

اولاً، ایری‌گاری با توصیف لکان در خصوص نظم نمادین به عنوان [نظامی] غیر تاریخی و ثابت مخالفت می‌کند. او عقیده دارد که نظام‌های زبانی انعطاف پذیرند و عمدتاً از طریق روابط قدرت که سیالند، معین می‌شوند.

ثانیاً، ایری‌گاری با ادعاهای لکان در این خصوص که فالوس، دال برتر و غیر تاریخی نظم نمادین است که هیچ ارتباطی با آناتومی مرد ندارد، مجاب نمی‌شود؛ ... طبق دیدگاه ایری‌گاری، فالوس به عنوان دال برتر - که امکان دارد ریشه در آناتومی مرد داشته باشد - گواه این است که نظم نمادین ساختاری است و غیر تاریخی نیست.» (۸۴)

از جمله مواردی که ایری‌گاری در خصوص روابط مادر- دختر عنوان می‌کند مبادلات کلامی میان آن دو یا به کارگیری اشکال گرامری مؤنث است:

«در مبادلات کلامی، جملاتی خلق کنید که در آنها من - زن^{۲۸} با تو - زن^{۲۹} صحبت کند؛ به ویژه در مورد خودتان یا یک زن سوم. این امر که این نوع زبان به دشواری وجود دارد، تا حد زیادی فضای زنان برای آزادی سوبژکتیو را محدود می‌کند. ممکن است بازبان روزمره به خلق چنین زبانی مبادرت کنیم. مادران و دختران می‌توانند این کار را در بازیهای عاطفی و آموزشی انجام دهند. به معنای واقعی کلمه، این به آن معنی است که مادر - زن می‌بایست با دختر - زن صحبت کند؛ اشکال گرامری مؤنث را به کار ببرد؛ درباره چیزهایی که به هر دوی آنها مربوط است صحبت کند؛ درباره خودش حرف بزند و از دخترش بخواهد همین کار را انجام دهد؛ تبارش به ویژه ارتباط با مادرش را ذکر کند؛ به دخترش درباره زنان، که معمولاً درگیر زندگی عمومی‌اند یا زنان تاریخی یا اسطوره‌ای بگوید؛ از دخترش

بخواهد دربارهٔ دخترهایی که با او دوستند بگوید و موارد دیگر؛ آن‌گاه که دخترها به مدرسه می‌روند، گفتمانی که فرا می‌گیرند دربارهٔ او / آنها^{۳۰} یا فرهنگ «میان - مردانه»^{۳۱} است، حتی اگر مدارس مختلط، مزایایی داشته باشند، در این مورد به ویژه برای تکامل هویت دختران مادامی که قواعد زبانی (گرامری، معنایی و واژه شناسی) پیشرفت نکنند، مطلوب نیستند. « (۸۵)

Donovan با مطرح نمودن «زبان» به عنوان یکی از موضوعات اصلی اندیشهٔ

ایری‌گاری می‌گوید:

«از آنجا که ایری‌گاری با [این دیدگاه] لکان که شخص برای سوژه بودن بایستی وارد زبان (فرهنگ) شود موافقت می‌کند، معتقد است که اگر زنان بر آنند تا سوژگی خودشان را داشته باشند که در سطح فرهنگی به رسمیت شناخته شود [در این صورت] خود زبان می‌بایست تغییر یابد. او بر این باور است که زبان نوعاً زنان را از جایگاه سوژه کنش گر طرد می‌کند. علاوه بر این، وارد کردن زنان در شکل کنونی سوژگی سوژه کنش گر راه حل مسأله نیست. هدف ایری‌گاری این است که باید بیش از یک جایگاه سوژه در زبان وجود داشته باشد. به منظور اثبات این مسأله که زبان، زنان را از سوژگی سوژه طرد می‌کند، ایری‌گاری پژوهشی به عمل آورد که طرد زنان از سوژگی سوژه را در فرهنگ غربی به الگوهای گفتار مردان و زنان مربوط می‌ساخت. او به این نتیجه رسید که الگوهای کلی گفتار مختص به هر جنس وجود دارد؛ علاوه بر این، زنان اغلب جایگاه سوژهٔ زبان را تصاحب نمی‌کنند. وی استدلال نمود که در آزمونهای زبان، زنان تمایل کمتری به تصاحب جایگاه سوژه داشتند. با ارجاع به زبان فرانسه به عنوان مثالی واضح - هر چند معتقد است که ساختار زبان انگلیسی آن را از جنس‌گرایی معاف نمی‌کند - تفوق مذکر را هم در جمع و هم در خنثی مطرح می‌کند که در هر دو، شکل مذکر به کار می‌رود. «... از آنجا که زبان و جامعه بر همدیگر تأثیر متقابلی دارند، ایری‌گاری بر این باور است که زبان می‌بایست همراه جامعه تغییر یابد. نادیده گرفتن اهمیت تغییر زبان، مانعی برای تغییر واقعی است. طبق دیدگاه ایری‌گاری، ضروری است که زنان تصاحب جایگاه «من» و «تو» را در زبان فرا بگیرند. ایری‌گاری «من» و «تو» را به عنوان دالهای

سوبژکتیویته در نظر می‌گیرد. در کتاب «I love to you» ایری‌گاری توصیف می‌کند که چگونه معلوم کرد زنان جایگاه سوژه را تصاحب نمی‌کنند؛ او با دادن یک اسم، به عنوان مثال «enfant» به سوژه‌هایش آزمونی به عمل آورد و از آنها خواست تا اسم را در جمله‌ای به عنوان ضمیر «elle» و یا «it» به کار ببرند؛ اکثر مردان و زنان به یک روش «it» را برگزیدند. وی در آزمون دیگری خاطر نشان کرد در جایی که یک توالی، به عنوان مثال «robe - se - voir» ارائه نمود که مستلزم به کار بردن «elle» بود، هر دو جنس از به کار بردن (she) «elle» و (she - herself) «elle se» به عنوان سوژه‌ای کنشگر خودداری کردند. برعکس، زمانی که یک توالی ارائه نمود که مستلزم به کار بردن «it» به عنوان سوژه بود، این ضمیر تقریباً در تمام موارد به کار برده شد. علاوه بر این، ایری‌گاری به این نکته پی برد که دختران جوان گفت و گویی بیناذهنی با مادران‌شان می‌طلبند، اما آنها متقابلاً چنین عمل نمی‌کنند. او از پژوهش خود نتیجه گرفت که زنان سوژه‌های زبان نیستند آن گونه که مردان چنین‌اند. وی معتقد است مردان و زنان با داده‌های مشابه جملات یکسان نمی‌سازند؛ آنها حروف اضافه را به گونه‌ای متفاوت به کار می‌برند و زمان مندی را در زبان به گونه‌ای متفاوت بازنمایی می‌کنند.

ایری‌گاری از مردان و زنان می‌خواهد تا یکدیگر را در زبان به عنوان دیگرهای غیر قابل تحویل به رسمیت بشناسند. او استدلال می‌کند که این امر اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه زنان جایگاه سوژه را تصاحب کنند و مردان بیاموزند تا با سایر سوژه‌ها ارتباط برقرار کنند. ایری‌گاری معتقد است که زبانی «غیر یکسویه»^{۳۲} می‌تواند این امر را محقق سازد. او این زبان را در کتاب «I love to you» توصیف می‌کند. عنوان کتاب مثالی از این زبان غیر یکسویه است. گفتن «I love to you» به عوض «I love you» یک روش نمادین کردن احترام به دیگری است. «to» حصار زبانی علیه تملک یا تحت انقیاد در آوردن دیگری است. صحبت کردن به گونه‌ای متفاوت با این روش، جزء مکمل طرح کلی ایری‌گاری به منظور تقویت بیناذهنیت حقیقی میان جنسیتهاست.» (۸۶)

در خصوص اهداف طرح ایری‌گاری، مارگارت وایتفورد بر این باور است که «هدف ایری‌گاری این نیست که کاملاً خارج از «تخیل مذکر» گام بردارد. در واقع اظهار می‌کند که انجام این کار ممکن نیست؛ بلکه طرحش، «تحلیل روان فیلسوفان»، «به کار بردن متدهای روان‌کاوی به عنوان ابزاری اکتشافی و معرفت‌شناسانه، تلاش برای عریان‌سازی استحکامات ناخودآگاه فرهنگی غربی است». وایتفورد در کتابش دو تعبیر از تفکر اتوپیایی را توصیف می‌کند: یکی، ایده‌آل انتزاعی «رویایی» و دیگری، استعاره عمل است. اتوپیا شامل «توانایی از نو دیدن» است؛ اتوپیاها «اوهام عملی» هستند که به تغییر وضع موجود کمک می‌کنند. او طرح ایری‌گاری را در درون هر دو معنای اتوپیا جای می‌دهد. وایتفورد توضیح می‌دهد که هدف ایری‌گاری این نیست که کاملاً خارج از «نظم نمادین» گام بردارد، بلکه در پی انجام تغییر در آن است. [این] عمل، عمل نقب زدن از درون، فراهم کردن تغییرات تدریجی در دستگاه تخیل مذکر است.» (۸۷)

تفوق جنس مذکر در گرامر زبان و نیز اختصاص جایگاه سوژه زبان به «یک» جنس، نظم زبانی را نظامی تحت سیطره پدرسالاری معرفی می‌کند؛ در چنین ساختاری، زنان هیچ‌گاه در جایگاه «سوژه» زبان قرار نگرفته‌اند. جنس‌گرایی در زبان صرفاً مختص زبان فرانسه نبوده بلکه این امر در سایر زبان‌ها از جمله زبان انگلیسی نیز به انحای مختلف وجود دارد.

طبق دیدگاه ایری‌گاری، دو جنس به گونه‌ای متفاوت به زبان راه می‌یابند: در حالی که برای پسر بچه مادر جایگاه ایزه را دارد، برای دختر بچه مادر در مقام یک سوژه مطرح می‌شود. دختر بچه با بیان جملاتی که همراهی مادر را می‌طلبد، او را به عنوان یک سوژه مورد خطاب قرار می‌دهد؛ در مقابل، عباراتی که مادر به کار می‌برد عباراتی دستوری است که نیاز به همراهی در آنها دیده نمی‌شود. عبارات کلامی دختر بچه حاکی از آن است که او خواهان ارتباطی صمیمانه با مادر است؛ آن‌گاه که مادر از برقراری چنین ارتباطی خودداری می‌کند، او این ارتباط را با عروسک‌هایش برقرار می‌کند. مادر در عبارات کلامی خود توجه بیشتری به پسر بچه

نشان می‌دهد، اما این بار پسر بچه است که چنین ارتباطی برقرار نمی‌کند؛ علاوه بر این، پژوهش‌های انجام گرفته ویژگی‌های متفاوت زبان دو جنس را اثبات می‌کند. ساختار «نره محور» زبان با تصدیق تنها «یک» سوژه در نهایت به طرد زنان می‌انجامد. بدیهی است در چنین ساختاری، «زن» و «سکوت» در یک ردیف قرار گرفته، مبادلات کلامی میان زنان نیز امکانپذیر نخواهد بود. تصدیق «دو» سوژه متفاوت، ساختار «نره محور» زبان را دستخوش تغییر نموده، به «دگرگونی» نظم زبانی منجر می‌شود. این دگرگونی به منظور دستیابی زنان به زبان ویژه‌خودشان و امکان ارتباطات کلامی میان آنان ضروری است.

لوس ایری‌گاری به عنوان یک فیلسوف و روان‌کاو در بررسی تاریخ اندیشه از دوره‌ی افلاطون تا عصر فروید، این نکته را دریافته است که فرهنگ تنها «یک» جنس را به رسمیت می‌شناسد. فرهنگ، به عنوان نظام ارزشها، فرهنگی تک جنسی است. ایری‌گاری اندیشمندی است که به «تفاوت جنسی» تأکید دارد. تأکید ایری‌گاری به موضوع تفاوت جنسی به دلیل ارتباطی است که این موضوع با «فرهنگ» و «زبانهای» ما دارد. در خصوص مسأله تفاوت جنسی، ایری‌گاری توصیفات روان‌کاوی پیش از خود را زیر سؤال می‌برد: «او [فروید] جنسیت و به طور کلی‌تر هویت دختر بچه، دختر بالغ و زن را فقط بر حسب جنسیت و هویت پسر بچه، پسر بالغ و مرد در نظر می‌گیرد.»^{۳۳} چنین تبیینی در خصوص تفاوت جنسی به تصدیق تنها «یک» سوژه می‌انجامد.

در آرای ایری‌گاری با نظامی دیگرگونه مواجه می‌شویم: زن و مرد، با «ذهنیتها» و «دنیا»های متفاوت به عنوان «دو» سوژه متفاوت مطرح می‌شوند. ایری‌گاری به تفاوت میان زنان و مردان «در ساختار ذهنیت و طرز نگاهشان به جهان هستی»^{۳۴} اشاره می‌کند. در حالی که فرهنگ جنس زن را نادیده انگاشته، وی با تأکید بر تفاوت جنسی، ساختار نره محور زبان را زیر سؤال می‌برد؛ در چنین طرحی دیگر زن و سکوت معادل هم نیستند؛ سوژه زبان، تک جنسی نیست، بلکه

زنان به عنوان سوزده‌های متفاوت، زبانی متفاوت می‌آفرینند. طبق دیدگاه ایری‌گاری دگرگونی نظم زبانی به منظور نیل به اهدافی ضروری تلقی می‌شود:

۱- حق صحبت کردن زنان

۲- امکان صحبت زنان با یکدیگر

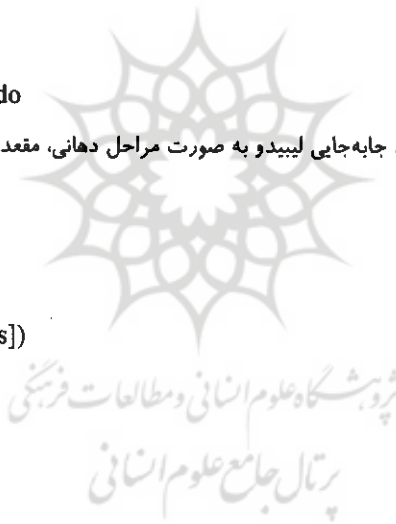
۳- تثبیت عدالت اجتماعی و به ویژه عدالت جنسی

ارتباط کلامی میان زنان، به ویژه ارتباط کلامی میان مادر و دختر به منظور نیل به ارزشهای فرهنگی و زبانی متفاوت مورد تأکید واقع می‌شود. چنین ارتباطی در فرهنگ و زبان نره محور طرد شده است؛ ارزشهای چنین فرهنگی، مردانه و زبان آن زبانی تک جنسی است.

تغییر نگرشها و ساختارها، بهبود روابط میان دو جنس و در نهایت، بهبود روابط انسانی از جمله پیامدهای احترام به «تفاوت جنسی» خواهد بود. برپایی عدالت زبانی مستلزم دگرگونی قواعد زبانی است. صحبت از روابط انسانی زمانی عادلانه خواهد بود که نظم زبانی، وجود «دو» جنس را به رسمیت بشناسد.

پی‌نوشتها

- 1) sexual difference
- 2) anatomical distinction
- 3) Sexual postiton
- 4) sexual relationship
- 5) differentiation
- 6) anatomical differences
- 7) castration complex
- 8) penis envy (ترجمه‌ی اصطلاح از آقای دکتر محمد صنعتی است.) حسرت اندام نرگی.
- 9) Oedipus Complex
- 10) phallus
- 11) bisexual disposition
- 12) displaceability of libido
منظور از این اصطلاح، استعداد جابه‌جایی لیبیدو به صورت مراحل دهانی، مقعدی، نرگی، نهفته و تناسلی است.
- 13) denotation
- 14) connotation
- 15) I
- 16) I-she/ they (je – elle [s])
- 17) Sex
- 18) path
- 19) river
- 20) thou
- 21) he, He, they
- 22) I'll go out with him tonight.
- 23) We'll always live together.
- 24) I came by motor bike.
- 25) I wrote this sentence with my pen.
- 26) We get on well together, my guitar and I.
- 27) Helen Cixous
- 28) je - femme



29) tu- femme

30) he/they (il (s))

31) (l'entre – il(s))

32) indirection

طرح پیشنهادی ایری‌گاری به ارتباطی بینا ذهنی رهنمون می‌شود؛ این طرح، برخلاف زبانی است که مذکر را به عنوان یگانه سوزده معرفی می‌کند.

33) Irigaray, Luce , *Democracy Begins Between Two*, trans . Kirsteen Anderson ,
The Athlone Press, 2000, p.126

34) *Ibid.*, p.152.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

1. Evans, Dylan, An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis, Routledge, 1996, p.178
2. Ibid., p.178
3. Ibid., p.178
4. Evans, Dylan, An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis, p.219
5. Ibid., p.101
6. Ibid., p.101
7. Ibid., p.178
8. Irigaray, Luce, Speculum of the Other Woman, trans. Gillian C. Gill, Cornell University Press, 1985, p. 49
9. Irigaray, Luce, This Sex Which Is Not One, p.35
10. Ibid., p.39
11. Irigaray, Luce, Speculum of the Other Woman, p .49
12. Ibid., p.47
13. Dylan, Evans, An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis, p. 178
14. Ibid., p. 21
15. Irigaray, Luce, This Sex Which Is Not One, p. 41
16. Ibid., p. 69
17. Ibid., p. 26
18. Evans, Dylan, An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis, p.219
19. (Article)Harmon, Brenda, Luce Irigaray, 1996, p .1

20. Irigaray, Luce, *The Irigaray Reader*, Edited and with an introduction by Margaret Whitford, Blackwell Publishers, 1991, p. 6
21. Irigaray, Luce, *An Ethics of Sexual Difference*, trans. Carolyn Burke and Gillian C. Gill, Cornell University Press, 1993, p. 5
22. Irigaray, Luce, *Between East and West*, trans. Stephen Pluhacek, Columbia University Press, 2002, p.p.136-137
23. Irigaray, Luce, *Democracy Begins Between Two*, trans. Kirsteen Anderson, The Athlone Press, 2000, p. 12
24. Irigaray, Luce, *Between East and West*, p. 87
25. Irigaray, Luce, *Democracy Begins Between Two*, p. 7
26. Irigaray, Luce, *Between East and West*, p. 18
27. Irigaray, Luce, *The Way of Love*, trans. Heidi Bostic and Stephen Pluhacek, Continuum, 2002, p. 68
28. Irigaray, Luce, *Democracy Begins Between Two*, p. 114
29. Irigaray, Luce, *The Irigaray Reader*, Edited and with an introduction by Margaret Whitford, Blackwell Publishers, 1991, p. 152
30. Irigaray, Luce, *je, tu, nous*, trans. Alison Martin, Routledge, 1993, p. 15
31. *Ibid.*, p. 16
32. *Ibid.*, p. 47
33. Irigaray, Luce, *The Irigaray Reader*, p. 23
34. *Ibid.*, p. 199
35. *Ibid.*, p.p. 47-48
36. Irigaray, Luce, *The Irigaray Reader*, p. 23
37. Irigaray, Luce, *je, tu, nous*, p. 45

38. Ibid.,p. 45
39. Irigaray, Luce, An Ethics of Sexual Difference, p.p. 14-15
40. Irigaray, Luce, The Irigaray Reader, p. 150
41. Irigaray, Luce, An Ethics of Sexual Difference, p. 6
42. Ibid., p.p. 12-13
43. Ibid., p. 13
44. Irigaray, Luce, je, tu, nous, trans. Alison Martin, Routledge, 1993, p. 15
45. Ibid., p. 20
46. Ibid., p. 29
47. Ibid., p. 30
48. Ibid., p.p. 30-31
49. Ibid., p. 32
50. Irigaray, Luce, To Speak Is Never Neutral, trans. Gail Schwab, Continuum, 2002, p. 227
51. Irigaray, Luce, je, tu, nous, p. 32
52. Ibid., p. 69
53. Ibid., p. 69
54. Ibid., p. 70
55. Ibid., p.p.70-71
56. Ibid.,p.p.70-71
57. Ibid., p. 128
58. Ibid., p. 20
59. Irigaray, Luce, To Speak Is Never Neutral, p. 228
60. Irigaray, Luce, je, tu, nous, p. 69

61. Weatherall, Ann, Gender, Language and Discourse, Routledge, 2002, p. 13
62. Ibid., p. 14
63. Ibid., p. 20
64. Ibid., p. 21
65. Ibid., p. 25
66. Ibid., p. 26
67. Irigaray, Luce, This Sex Which Is Not One, trans .Catherine Porter with Carolyn Burke, Cornell University Press, 1985, p. 85
68. Irigaray, Luce, je, tu, nous, p. 20
69. Irigaray, Luce, je, tu, nous, p. 68
70. Ibid., p. 89
71. Ibid., p. 67
72. Ibid., p. 22
73. Ibid., p.p. 33-34
74. Ibid., p. 71
75. Irigaray, Luce, To Speak Is Never Neutral, p.p. 257-258
76. (Article) Robinson, Hilary, Louise Bourgeois's "Cells": Looking at Bourgeois through Irigaray's Gesturing Towards the Mother, 1996, part 2, p. 1
77. Ibid., p. 1
78. Ibid., p. 4
79. Irigaray, Luce, Democracy Begins Between Two, trans. Kirsteen Anderson, The Athlone Press, 2000, p.p. 135-136
80. Ibid., p. 137
81. (Article) Klages, Mary, Poststructuralist Feminist Theory, 2001, p. 3

82. Assiter, Alison, Enlightened Women, Routledge, 1996, p. 44
83. (Article) Donovan, Sarah K., Luce Irigaray, 2003, p. 5
84. Ibid., p.p. 5-6
85. Irigaray, Luce, je, tu, nous, p.p. 49-50
86. (Article) Donovan, Sarah K., Luce Irigaray, p. 9
87. Assiter, Alison, Enlightened Women, p. 51

